

چنین نیز نخواهد ماند

پاسخ به پرسش‌های مشروطه، راه بازیابی دموکراسی و عدالت



علیرضا رجایی

اشاره

گذشته حاوی این واقعیت است که نیروهایی که در زمان مشروطه در برابر دموکراسی و عدالت ایستادند، طی زمان توانستند هژمونی خود را اعمال کنند. این گذشته حاوی پرسش‌هایی است که همچنان پاسخ داده نشده است. بنیادی‌ترین پرسش آن است که چرا نیروهای مخالف جنبش مشروطه توانستند مشروطه‌خواهی را از ساختار قدرت سیاسی حاکم، تا به امروز کنار بزنند. مقدمه‌ی یک بسیج دموکراتیک برای بازیابی آرمان‌های عدالت و دموکراسی توافق بر روی پاسخی راهگشا به چرایی به‌عقب رانده شدن نیروهای آزادیخواه و عدالت‌طلب از طریق بازنگری به جنبش مشروطه است.

اشاره

گذشته حاوی این واقعیت است که نیروهایی که در زمان مشروطه در برابر دموکراسی و عدالت ایستادند، طی زمان توانستند هژمونی خود را اعمال کنند. این گذشته حاوی پرسش‌هایی است که همچنان پاسخ داده نشده است. بنیادی‌ترین پرسش آن است که چرا نیروهای مخالف جنبش مشروطه توانستند مشروطه‌خواهی را از ساختار قدرت سیاسی حاکم تا به امروز کنار بزنند. مقدمه‌ی یک بسیج دموکراتیک برای بازیابی آرمان‌های عدالت و دموکراسی توافق بر روی پاسخی راهگشا به چرایی به عقب رانده شدن نیروهای آزادیخواه و عدالت‌طلب از طریق بازنگری به جنبش مشروطه است.

مقدمه

دموکراسی و عدالت دو ستون اصلی سیاست هستند و بسیاری کسانی که این دور را به معنایی واحد تلقی می‌کنند، دشواری تا به امروز زنده‌ی تبیین عدالت که قدمتی به اندازه‌ی طول عمر تاریخ فلسفه‌ی سیاسی دارد، در این است که به هیچ اصل موضوعی آغازینی متکی نیست و این از امتزاج غیرقابل تفکیک آن با امر اخلاقی ناشی می‌شود. به دلیل همین دشواری است که گروهی تلاش کرده‌اند از مضمون غایت‌انگاره‌ی عدالت عبور کنند و صرفاً به امکان درجاتی از عدالت در چارچوب موازنه‌ی قوای نیروهای اجتماعی بیندیشند. نزدیک‌ترین این نحوه تصور را به ما علامه سیدمحمدحسین طباطبایی دارد که عدالت اجتماعی را بر مبنای نظریه‌ای سودانگاره تعریف می‌کند. نظریه‌ی طباطبایی آن‌جا که به تصرف انسان‌ها در یکدیگر و به استخدام درآوردن همدیگر در جهت منافع خود اشاره دارد- به گونه‌ای که هر انسان به دیگری به چشم ابزار نگاه می‌کند- به شکل غیرمنتظره‌ای به نظریه‌های جدید سیاست نزدیک می‌شود. عدالت اجتماعی با چنین مقدماتی صراحتاً چیزی جز اضطراب و حاصل جمع جبری "سودها" و "منافع" و احترام ناگزیر به سود و مصالحه با دیگران در جهت تامین سود خود نیست. "اجبار و اضطراب نیز معنایی جز این ندارد که هر کس قدرت و توانایی یابد، بلافاصله پیوندهای اجتماعی و عدالت را نادیده می‌گیرد و حق ضعفا را پایمال می‌کند" (سروش محلاتی، ۱۳۹۶: ۳۲ تا ۳۷).

برای کلاسیک‌های یونان اما عدالت بسیار فراتر از این است. آنها با طرح عدالت ذیل فلسفه‌ی اخلاق، آن را نه تنها جزیی از فضایل بشری، بلکه در عین حال، خصیصه‌ای می‌دانستند که مردم را مستعد برقراری روابط سیاسی با یکدیگر به منظور تشکیل جامعه‌های سیاسی می‌کند (ارسطو، ۱۳۹۰: ۲۱). به این معنا، نظم سیاسی و دولت باید بر اساس عدالت و کمال فضیلت شکل گیرد، هر چند که در عالم واقع و در وضع عادی چنین تکوین غایت‌انگاره‌ای قابل تحقق نباشد.

در مقایسه با عدالت، دموکراسی پدیده‌ای متأخر و اگر نه کاملاً، ولی بیشتر قرن نوزدهمی، و به گفته‌ی توکویل مبتنی بر جنبش سیاسی و دموکراتیک، در همه‌ی اشکال روبه‌گسترش آن است (Tocqueville, 2005: 5 & 319). جنبش‌ها، انقلاب‌های سیاسی و دولت‌های دموکراتیک نیز به صورتی اجتناب‌ناپذیر با طبقه‌ی بورژوازی مرتبط بوده‌اند. اما مطالبات بسط‌یابنده و دموکراتیک در چارچوب تعاریف این طبقه محدود نماند و از این رو، گفته می‌شود که دموکراسی پدیده‌ای تاریخی است و هنوز همه‌ی امکانات خویش را آشکار نکرده است. در این حال، هر دو اردوگاه چپ و راست از نقطه‌نظرهای یکسره متفاوت و متضاد نسبت به دموکراسی موجود نقدهای اساسی دارند. چپ‌ها دموکراسی‌های بورژوازی را همچنان در حصار طبقات مسلط مسدود تعریف می‌کنند و پرسش بنیادین لنین که می‌گفت دموکراسی را برای کدام طبقه؟ را موجه می‌دانند. در طرف دیگر لیبرترین‌ها و فیلسوفانی راستگرایی چون نوزیک و

هایک هستند که از نظر آنها هرگونه دخالت دولت در حوزه‌های خصوصی که معطوف به بازتوزیع منابع باشد- کاری که دولت‌های رفاه لیبرال انجام می‌دهند- حتی در اضطراری‌ترین موقعیت‌ها نقض آزادی و خودمختاری انسان‌هاست و دموکراسی را در تضادی بنیادین با آزادی قرار خواهد داد. این همان نقطه‌ای است که برخلاف نظریه‌ی همسانی دموکراسی و عدالت، دموکراسی را در مقابل عدالت و نیز در مقابل نظریه‌پردازی هم چون راولز قرار می‌دهد که مهمترین حق هرفردی را داشتن سهمی معین از منابع جامعه می‌دانند.

دموکراسی در رادیکال‌ترین شکل خود در آثار قدرت‌ستیز مارکس و پیروان او نمود می‌یابد. آن جا که دموکراسی راستین را مستلزم فروپاشی دستگاه دولت و پایان بخشیدن به جدایی تاریخی دولت و جامعه‌ی مدنی تعریف می‌کند (← مارکس، ۱۳۷۷). بعدها کمونیسم اروپایی تعدیل‌هایی در این نظریه اعمال کرد و برای دموکراسی و نظام انتخاباتی بورژوازی اعتبار فراوانی قائل شد (باتومور و دیگران، ۱۳۸۸: ۵۷۰).

هرچقدر که تلاش کنیم نمی‌توانیم دموکراسی و عدالت را بدون در نظر گرفتن مضمونی از قدرت سیاسی درک کنیم. قدرت سیاسی تحت‌الشعاع این دو ایده قرار می‌گیرد و پیوسته با همین دو، در معرض نقد است. این دیدگاه هگلی که قانون "راستین" چیزی جز نظام‌مند کردن آزادی نیست (Hegel, 2010: 52-60). هم‌چنان بسان وجدان معذب، همه‌ی گونه‌های دولت را تحت فشار قرار می‌دهد. مسئله‌ی دولت مدرن بیش از یک‌صدسال است که در ایران نیز محل بحث و هم‌چنان درگیرودار مهم‌ترین منازعات سیاسی است. به طور بدیهی انقلاب مشروطه هم‌چون یک انقلاب واقعی در نقطه‌ی عطف و کانون این مباحثه‌ها و منازعات قرار دارد. انقلاب مشروطه مسئله‌ی "حق"، "شهروند" و به تبع آنها "قانون اساسی" را وارد مدار سیاست ایران کرد که بدون دریافت چشم‌اندازی از عدالت و آزادی در باره‌ی هیچ‌یک از آنها نمی‌توان گفت‌وگو کرد. اما در برابر مشروطه، ضدانقلاب نیرومندی نیز قرار داشت و دارد که به شکل مستمر در جهت مسدود کردن حق و ممانعت از گسترش آن به عمق جامعه‌ی مدنی و تا حد ممکن نفی مفهوم شهروندی است. تلاطم عظیمی که در انقلاب مشروطه نمودار شد هم‌چنان ممکن است برای ما پرسش‌برانگیز باشد که چگونه از متن جامعه‌ی عقب‌افتاده‌ی قرن نوزدهمی ایران، چنین چرخش و تحول شگرفی امکان وقوع یافت. پاسخ هرچه باشد در این نمی‌توان تردید کرد که بن‌مایه‌های انقلاب مشروطه در ابتدای قرن بیستم به اشکال مختلف در قرن نوزدهم شکل گرفته و به آرامی، هرچند گاه با تنش‌های بسیار، بسط یافته بود.

احمد کسروی در کتاب خود می‌نویسد "در جنبش مشروطه دو دسته پا در میان داشته‌اند. یکی وزیران و درباریان برجسته و بنام و دیگری بازاریان و کسان گمنام و بی‌شکوه. آن دسته، کمتر یکی درستی نمودند و این دسته، کمتر یکی ناراستی نشان دادند. هر چه هست کارها را این دسته گمنام و بی‌شکوه پیش بردند و تاریخ باید به نام ایشان نوشته شود... ولی چون خواسته می‌شد جنبش ناانجام بماند، آن مردان غیرتمند را کنار زدند و تا توانستند بدرفتاری نمودند و زندگی را به آنان تلخ گردانیدند" (کسروی، ۱۳۶۳: ۴-۵). صرف‌نظر از دگرگون ساختن مبنایی ساختار قدرت، اهمیت تاریخی انقلاب مشروطه چنان‌که کسروی می‌گوید، تکان دادن وسیع توده‌های مردم بود به نحوی که کارگران، دهقانان، تهیدستان شهری و کسبه‌ی خردپا نیز با شعارها و مطالبات خاص خود، بتدریج به صحنه‌ی مبارزه‌ی سیاسی پا نهادند. ضدانقلاب مشروطه به روایت کسروی "افتتاح مدارس نسوان، صرف وجوه روضه‌خوانی و وجوه زیارات مشاهد مقدسه در ایجاد کارخانجات و در تسویه‌ی طریق و شوارع و در احداث راه‌آهن و جلب صنایع فرهنگ" را دستاویز حمله به این انقلاب قرار داده بود به گونه‌ای که به گفته‌ی کسروی "اگر پشتیبانی‌های

آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی از نجف نبود اینان مشروطه را برانداختندی" (همان: ۴۳۰ تا ۴۳۱).

اهمیت دفاع خراسانی و مازندرانی از آن انقلاب به انگیزه "قطع شجره خبیثه استبداد و استوار داشتن اساس قویم مشروطیت" (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۶۱۵) به جهت خاستگاه مذهبی مخالفان مشروطه بود. به طور خلاصه آن‌ها مشروطه‌طلبان را به موارد زیر متهم می‌کردند:

- گرایش به غرب، مادی‌گراها و بی‌دینان
- همراهی با مسیحیان، یهودیان، زرتشتیان و بابیه‌ها

- مخالفت با روحانیان و توهین به آنها
- گسترش روزنامه‌هایی نظیر جبل‌المتین و صوراسرافیل که مطالب کفرآمیز داشتند
- وجود وکلای مجلس دنیاپرستی که خود را به دراهم و دنانیر پست دنیا فروخته‌اند
- انعقاد مدارس جدید و ترویج روش زندگی

غربی

- تخریب دین اسلام و مخالفت با تدوین قوانین براساس شرع محمدی که اکمل این قوانین است و پیروی از موازین اروپایی و "اجانب"
- عدم درج مطالب شرعی مدنظر شیخ فضل الله نوری در قانون اساسی

- تساوی قانون مسلمان و غیر مسلمان
- تهمت و توهین به علمای مذهبی که بعد از غیبت کبری، حجت بر مردم هستند و "از مهد تا لحد جمیع عبادات، معاملات و عقود و انکحه و ابقاعات و آبادی دین" به دست آن‌هاست.

- ایجاد فتنه و عداوت، با تأسیس مجلس شورای ملی

مخالفت ایدئولوژیک عظیم در برابر اصول انقلاب مشروطه، صرف‌نظر از مناسبات قدرت و منافع مشخص، با این دلیل واضح که تا همین لحظه از تاریخ ما استمرار و بقا داشته است پایه‌های روشنی داشت و دارد که نمی‌توان آن‌ها را

دشواری تا به امروز زنده‌ی تبیین

عدالت که قدمتی به اندازه‌ی طول عمر

تاریخ فلسفه‌ی سیاسی دارد، در این است

که به‌هیچ اصل موضوعی آغازینی متکی

نیست و این از امتزاج غیرقابل تفکیک آن با

امر اخلاقی ناشی می‌شود.

نظر فیلسوفانی چون ارسطو حاکی

از آن است که نظم سیاسی و دولت باید بر

اساس عدالت و کمال فضیلت شکل گیرد،

هرچند که در عالم واقع و در وضع عادی

چنین تکوین غایت‌انگاران‌های قابل تحقق

نباشد.

نظریه‌ی طباطبایی آن‌جا که به

تصرف انسان‌ها در یکدیگر و به‌استخدام

در آوردن همدیگر در جهت منافع خود

اشاره دارد- به‌گونه‌ای که هر انسان به

دیگری به چشم ابزار نگاه می‌کند- به‌شکل

غیرمنتظره‌ای به‌نظریه‌های جدید

سیاست نزدیک می‌شود.

در ایران خیزش‌های ارتجاعی با

قدرت بسیج بالا ریشه‌ای تنومند دارند

هم‌چنان که خیزش‌های دموکراتیک نیز از

چنان ریشه‌هایی برخوردارند.

نادیده گرفت. یک نمونه زنده از این مناقشات، مساوات همه ایرانیان در مقابل قانون اعم از مسلم و غیر مسلم بود. هنگامی که سیدحسن تقی‌زاده در جلسه‌های سخنرانی سه‌گانه خود در باشگاه مهرگان در سال ۱۳۳۷ در مقابل این پرسش قرار می‌گیرد که آیا چنین شمولی در قانون برآستی در مورد غیر مسلمانان بوده‌است؟ چنین پاسخ می‌دهد: "البته شامل بود و بحران ساطع آن مجازات شدید قتل ارباب فریدون زرتشتی بود که با وجود حمایت مستبدین از آنها و امید اینها به این که مشروطه‌خواهان در مجازات مسلم به خاطر زرتشتی، متحیر و مردد خواهند ماند، علمای پیشینیان مشروطیت این مورد را مشمول حکم آیه نما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فساداً ان یقتلوا او یصلبوا و تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض ... الخ قرار داده، حکم به مجازات آنها دادند" (تقی‌زاده، ۱۳۵۶: ۱۱۰).

مختصر آن که فعالان زرتشتی در دوران مشروطیت، پشتیبانی وسیع و مؤثری از این انقلاب کردند و بهای این پشتیبانی را نیز با فدا کردن جان خود پرداختند. از جمله زرتشتیانی که در دوران مشروطیت به قتل رسیدند ارباب فریدون زرتشتی (فریدون خسرو اهرستانی) تاجر زرتشتی بود که پول و اسلحه به مجاهدین می‌داد و در هفدهم دیماه ۱۲۸۶ شمسی و در جلوی چشم همسرش در خانه خود به قتل رسید. به روایت کسروی "او را به نام کینه‌توزی با مجلس و قانون اساسی که برابری به زرتشتیان داده بود" کشتند.

مخالف برجسته مشروطه، شیخ فضل الله نوری با این کلمات از مجازات قاتلان ارباب فریدون اظهار نارضایتی می‌کند. "... و کفایت می‌کند در این باره ذکر مسماً به عدلی که در فقره مجازات و ریخته شدن خون در قتل یک زرتشتی نهاده شد. مقصود این است در باب اعمال خلاف شرع مشروطه‌خواهان، ذکر این نمونه بسنده است که آنان به نام عدل، ظلم نقض قانون قصاص اسلامی مرتکب شدند و قاتل مردی زرتشتی را به قتل رساندند. در رساله تذکره‌النافل منسوب به شیخ فضل الله نیز چنین آمده است: اگر مساوات نبود به عنوان سرسلامتی و تحبیب به خانه کفار نمی‌رفتند و آن کلمات کفرآمیز در منبر نمی‌گفتند. اگر مساوات نبود آن زنداقه چند نفر مسلم را به لوٹ قتل یک نفر گبر با سوء حال، نمی‌کشتند" (نوری، ۱۳۷۴).

در مورد انقلاب مشروطه و تحولات شگرف آن بیش از این مجال سخن نیست. هر دو مقوله آزادی و عدالت یا مساوات در کانون این انقلاب قرار داشت و صورت و مابه‌ازای سیاسی این هردو را در نهاد عدالتخانه می‌جست. تلاطم اجتماعی وسیع و ناگزیر ناشی از این انقلاب، نیروی اجتماعی سیاسی ارتجاع مقابل آن را نیز فعال کرد و در هر مقطع از تاریخ معاصر ما، از جمله در نهضت ملی و در انقلاب اسلامی، این هر دو به موازات هم پیش‌رفته‌اند. منازعات این دو اردوگاه هرگز در چهارچوب ایدئولوژیک صرف محدود نمانده و کلیه بضاعت‌ها و نیروهای اجتماعی و عینی آنها را در مصادف یکدیگر - گاه به بی‌رحمانه‌ترین شکل - فعال کرده است. بنابراین، سخنی که گفته می‌شود ما هم‌چنان در ذیل پرسش‌های انقلاب مشروطه هستیم، سخنی کاملاً به‌جاست و امکان ندارد کسی تاریخ انقلاب مشروطه را بخواند و گمان نکند که این، هم‌چنان تاریخ امروز و فردای مقدر ماست.

همه آنچه گفته شده مقدمه‌ای است برای ارزیابی و دغدغه‌ای که امروز آن را با نام دموکراسی‌سازی، یا دموکراتیزاسیون می‌شناسیم. آنچه طی چهار دهه اخیر ایران تجربه شده است احتمالاً بر این باور صحه می‌گذارد که نهادها و ساختارهای رسمی و مسلط چندان از انعطاف لازم برای نیل به دموکراسی برخوردار نیستند و از این‌روی، دموکراسی را در مفهومی از مردم‌سالاری هضم کرده‌اند که یا پوپولیسم و

"مشارکت تأییدی" و یا صندوق رأی و انتخابات محدود از آن ناشی می‌شود. اما این محدودیت، هم‌چنان که گفتیم، پیوسته در زیر ضرب‌آهنگ نامحدود و افسارگسیخته عدالت و آزادی تحت فشار است و در نتیجه همین منازعه است که جنبش‌های اجتماعی صورت وقوع به خود می‌گیرند و هر راهی را که بسته می‌بینند از راهی دیگر به ناگزیر سر باز می‌کنند. در کانون همه منازعه‌هایی از این دست، چگونگی ساختار دولت قرار دارد. مدرنیزاسیون‌های تحمیلی هرگز نمی‌توانند بافت مدرنی از دولت را تأسیس کنند و پیوسته در چالش اصلاحات و انحصار درجا می‌زنند. همچنین آشفتگی بافتار دولت نیز هرگز به یک نظم دموکراتیک منجر نمی‌شود و پیوسته وضعی در حال تعلیق ایجاد می‌کند که خود فاجعه‌ای خواهد بود در مسیر توسعه و نوسازی. بنابراین، بدون تأسیس یک دولت مدرن نمی‌توان از یک نظم نسبی دموکراتیک سخن گفت.

آنچه در مسیر دموکراسی‌سازی اهمیت اساسی دارد، پیدایی و سازماندهی روشنفکران سیاسی است که بتوانند با بسیج‌های دموکراتیک، مسیرهای تحول را هموار سازند. چنین بسیج‌هایی معمولاً در حفاصل شکاف میان طبقات حاکم و منازعه‌های میان آن‌ها به وقوع می‌پیوندد. تجربه نشان می‌دهد که دموکراسی‌سازی بدون حمایت بخشی از گروه‌های حاکم، به نتایج مطلوب و در عین حال مسالمت‌آمیز مدنظر خود دست نمی‌یابد. بنابراین آنچه اهمیت پیدا می‌کند، ضرورت و امکان ائتلاف‌های اجتماعی و سیاسی و طبقاتی است. این ائتلاف‌ها به هر میزان که گسترده‌تر باشند، فرصت مشروعیت‌گستری طبقات و ایدئولوژی‌های ضد دموکراتیک را بیشتر سلب می‌کند. از سوی دیگر تصرف مسالمت‌آمیز نهادهای قدرت، هر چند هدف مهم دست اول گروه‌های موسوم به اصلاح‌طلب است، اما اگر این نهادها، قدرت و کارایی مؤثر خود را از دست داده

چگونه از متن جامعه‌ی عقب‌افتاده‌ی

قرن نوزدهمی ایران، چنین چرخش و تحول شگرفی امکان وقوع یافت. پاسخ هر چه باشد در این نمی‌توان تردید کرد که بُن‌مایه‌های انقلاب مشروطه در ابتدای قرن بیستم به اشکال مختلف در قرن نوزدهم شکل گرفته و به آرامی، هر چند گاه با تنش‌های بسیار، بسط یافته بود.

احمد کسروی: در جنبش مشروطه

دودسته پا در میان داشته‌اند. یکی وزیران درباریان برجسته و بنام و دیگری بازاریان و کسان گمنام و بی‌شکوه. آن دسته، کمتر یکی درستی نمودند و این دسته، کمتر یکی ناراستی نشان دادند. هر چه هست کارها را این دسته گمنام و بی‌شکوه پیش بردند و تاریخ باید به نام ایشان نوشته شود.

آزادی و عدالت در کانون این انقلاب

قرار داشت و صورت و مابه‌ازای سیاسی این هردو را در نهاد عدالتخانه می‌جست. تلاطم اجتماعی وسیع و ناگزیر ناشی از این انقلاب، نیروی اجتماعی سیاسی ارتجاع مقابل آن را نیز فعال کرد و در هر مقطع از تاریخ معاصر ما، از جمله در نهضت ملی و در انقلاب اسلامی، این هر دو به موازات هم پیش‌رفته‌اند.

باشند، آن‌ها نیز به دلیل عدم قدرت پاسخگویی به مطالبات موجود، در معرض مشروعیت‌زدایی کلیت سیستم قرار خواهند گرفت.

در ایران خیزش‌های ارتجاعی با قدرت بسیج بالا ریشه‌های تنومند دارند هم‌چنان که خیزش‌های دموکراتیک نیز از چنان ریشه‌هایی برخوردارند. به دلایل زیادی جنبش‌های دموکراتیک تاکنون موفق نشده‌اند از هسته‌های سخت و بنیانی ضددموکراسی عبور کنند. چنان که گفتیم این مواجهه هرگز محدود به تعارض‌های ایدئولوژیک نبوده و دارای بنیان‌های اجتماعی و نهادهای سیاسی روشنی بوده است. آنچه به عنوان اهداف دموکراتیزاسیون در ایران مدنظر است، بدون ائتلاف‌های ریشه‌دار هر چه گسترده‌تر با نیروهای تاریخی جامعه، قابل دستیابی نیست. در عین حال تجربه‌های دراز دامنه چنین نشان می‌دهد که قطع پیوند دموکراسی با عدالت، در آن نظام‌های اجتماعی که از تبعیض‌های طبقاتی عمیق رنج می‌برند، فرصت‌های زیادی را از میان خواهد برد. بازخوانی انقلاب مشروطه، مرور مقاومت ارتجاعی ضددموکراتیک در آن انقلاب و در دهه‌های پس از آن، ریشه‌یابی آمیختگی ناخودآگاه نیروهای اجتماعی دموکراسی‌خواه با جریان‌های ارتجاعی در قالب جنبش‌های پوپولیستی و جمع‌بندی ناکامی‌های دهه‌های اخیر، بخش مهمی از وظایف تئوریک دموکراسی‌خواهی در ایران و نیروهای حامی آن است. در عین حال، دل‌سپاری صرف به نظریه و غفلت از پراتیک سازمان‌یافته، دموکراتیزاسیون را به پدیده‌ای دانشگاهی یا حتی فروتر از آن، بدل خواهد کرد چرا که راه ورود به دانشگاه نیز چندان هموار نیست.

آنتونیو گرامشی می‌گفت برای غلبه بر هژمونی، باید ضد هژمونی را توسعه بخشیم تا موفق به رهبری جامعه شویم. این اقدامی بود که یک بار نیروی ایدئولوژیک و اجتماعی ارتجاع انجام داد و موفق شد. اکنون نوبت به سوپه دیگر ماجراست.

منابع

- ارسطو، اخلاق نیکوماخس، (۱۳۹۰) ترجمه محمد حسن لطفی. تهران: طرح نو
- تام باتومور و دیگران (۱۳۸۸)، فرهنگ‌نامه اندیشه‌ی مارکسیستی، ترجمه اکبر معصوم‌بیگی، تهران: نشر دیگر
- تقی‌زاده سیدحسن (۱۳۵۶) چاپ دوم، زمینه انقلاب مشروطیت ایران: سه خطابه. تهران: انتشارات گام
- تقی‌زاده، سید حسن (۱۳۵۶)، زمینه انقلاب مشروطیت ایران. تهران: انتشارات گام
- سروش محلاتی، محمد (۱۳۹۶)، تأملات سیاسی علامه طباطبایی. تهران: میراث اهل قلم
- طباطبایی، سید جواد (۱۳۸۶)، نظریه‌ی حکومت قانون در ایران. تبریز: نشر ستوده
- کسروی، احمد، (۱۳۶۳) چاپ شانزدهم) تاریخ مشروطه ایران. احمد کسروی جلد اول. تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر
- مارکس، کارل (۱۳۷۷)، هیجدهم برومر، لوئی بناپارت، ترجمه باقر پرهام. تهران: نشر مرکز
- نوری، شیخ فضل‌الله (۱۳۷۴)، رساله تذکره العافل در رسائل مشروطیت، به کوشش غلامحسین زرگری نژاد. تهران: کوبر

Hegel, Georg W. F. (2010). *The Phenomenology of Spirit* (*The Phenomenology of Mind*), Tr. by J. B. Baillie. Pantianos Classics.

Tocqueville, Alexis (2005) *Democracy in America*, Tr. by Henry Reeve. Ann Arbor, Michigan: University of Michigan Library